



۲۰۱۴/۰۲/۲۳



پوهاند بشير احمد زکريا

شهزاده افغان
و
دوست امریکایی اش
ناول تاریخی

نویسنده پوهاند بشير احمد زکريا
پروفیسر دایمی و مدرس خاص
پوهنتون کولمبیا

ترجمه رحمت آریا

یاد آوری مترجم:
بدین وسیله میخوام از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات تاییی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

فصل اول تا پانزدهم

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zekria_bashir_ah_shahzadae_afghan_part_۱۰.pdf

فصل شانزدهم

با وجودیکه شهزاده محمد اکبر خان فرزند برگزیده امیر دوست محمد خان بود ولی به علت سن و سال میان سائر برادران وارث بلامنازعه سلطنت شمرده نمی شد.
شهزاده محمد اکبر خان از سن پانزده سالگی به بعد شایستگی فوق العاده و شگفت آور خود را به مثابه یک مبارز نیرومند و یک سیاستمدار زود رس و تیز فهم متبارز ساخت. وی شاه شجاع را در سن شانزده سالگی منهزم ساخت، در سن بیست سالگی لوی درستی امپراتوری سیکه هری سینگه را کشت و نیروهایش را به عقب راند و در سن بیست و چهار سالگی در سال ۱۸۴۲م با متحد ساختن ملت افغان " لشکر عظیم اندس" برتانوی را از کابل بیرون راند.
سر انجام اکبر خان شهرت، احترام، محبت و سپاس ملت خود را بدست آورد. مقارن با حرکت لشکر انتقامیگر یا "لشکر کیفری" جنرال پالک بطرف کابل، دولت هند برتانوی اعلان نمود که به مجرد بازگشت نیروهای شان از افغانستان و با عبور از دریای اندس به همه افغانان اسیر در اسارت و

د پانو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

خانواده های شان اجازه بازگشت به کشور داده خواهد شد. متعاقب این اعلامیه در اوایل جنوری سال ۱۸۴۳م به امیر دوست محمد خان اجازه داده شد تا از لودهیانه به لاهور سفر نماید. درین وقت شیر سینگه بر اورنگ سلطنت پدرش رنجیت سینگه در لاهور تکیه زده بود؛ رنجیت سینگه که به تاریخ بیستم جون سال ۱۸۳۹م فوت کرده بود نتوانست در تهاجم دو پهلو بالای افغانستان شرکت کند.

مهاراجای سیکه شیر سینگه امیر دوست محمد خان را طی اقامت سه روزه شان در لاهور پذیرائی شاهانه نمود.

شهزاده اکبر خان با اکثریت برادرانش و سائر نخبگان و اشخاص سرشناس افغان در پشاور منتظر آمدن پدر بود. سردار اکبر خان در پیشاپیش یک لیوای سواره نظام که بیرق های آبی، سبز و سیاه را بر افراشته بودند در دو مایلی بیرون از شهر پشاور با قطار حامل امیر دوست محمد خان روبرو شد. به مجرد دیدن قطار، اسپش را قمچین زده و خود را نزد اسپ پدر رساند.

شهزاده به کمر خم شد و دست به پای پدر نزدیک کرده و آنرا بوسید. امیر در ورای تبسم حاکی از خوشی گفت "فرزند نازنینم، نباید اینطور کنی، به خاطریکه خودت هم برای من و هم برای مردم افغانستان ارزش بالاتر از فرزند را داری."

هر دو، پدر و فرزند، بلادرنگ از اسپ های شان پائین شده و در حالیکه اشک خوشی به گونه های شان سرازیر می شد همدیگر را در آغوش کشیدند و طبق رسم افغان ها سه بار با بغل کشی مراتب سلام و تعارف متقابل را بجا آوردند.

از آنجا به بعد به طرف تنگی خیبر حرکت کردند و بعد عازم جلال آباد، گندمک، جگدلک، هفت کوتل، خورد کابل شده و سرانجام به پایتخت کشور کابل رسیدند. این همان مسیر راهی بود که لشکر برتانوی کابل یکسال قبل در همین ماه و در همین راه با شکست فاجعه آمیز خود روبرو شده بود.

به مجرد داخل شدن به دروازه کابل غریو و هلهله از شهر برخاست و طی فریاد های خوشی به امیر خوش آمدید گفتند، از بالاحصار کابل صدای بیست و یک فیر توپ سلامی در فضا پیچید، از کوی و برزن و کوچه های شهر تفنگ های فتیله نی در هوا فیر شد و مردم از بام های خانه های شان در قدم قطار بدرقه و نهایت طویل امیر دوست محمد خان، شادیانه گل می ریختند. داخل قلعه بالاحصار شدیم؛ مخروبه ها و ریخته های روز های جنگ دیگر پاک شده بودند، دیوار های اتاق ها ترمیم و سفید رنگ شده و سطوح روی زمین اتاق ها به تازگی سنگفرش شده بود.

بیرق سیاه رنگ امیر در وسط خود هلال سفید و نوشته سفید عربی "الله اکبر" داشت. امیر بعد از یک هفته استراحت ضیافت با شکوهی را بخاطر وصول مجدد سلطنت خویش در داخل قلعه بر پا کرد. بعد از صرف ضیافت شام و اجرای موسیقی و اتن ملی بوسیله مهمانان، امیر بر سکوی شاهانه خویش فاخرانه بلند شد، بطرف راستش شهزاده اکبر خان و بطرف چپش بزرگ سال ترین فرزندش افضل خان قرار گرفت و بعد سخنرانی خود را آغاز کرد، "ملت غیور و وطن دوست افغانستان، سرداران، شهزادگان، بزرگان نهایت محترم! اجازه دهید به پیشگاه ملت افغان به مناسبت دفاع از مأمَن آبایی خویش در برابر تجاوز امپراتوری برتانیه در شرق و جنوب و عقب زدن تعدی های امپراتوری تزاری در شمال کشور صمیمانه ترین تبریکات خویش را به کافه ملت جانباز خویش تقدیم نمایم.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

این اولین جنگ برای این ملت دلیر نیست و آخرین جنگ و نبرد خونین برای افغانستان ما هم نخواهد بود. باری یک صوفی صاحب که مردِ اسرار بود بمن گفت که خداوند متعال افغانستان را در چهار راهی دو قاره و در مسیر چهار راهه سرک های منطقوی شاهراه ابریشم بخاطر هدف معینی قرار داده است. از بخت نگون این آزمندی انسان هاست که شاهراه ابریشم را بخون انسان رنگین ساخته است. این حکمتِ خداوند بزرگ است یک دسته کوچک اعضای قبایل را که نماینده و متشکل از اکثریت نژاد های کشور است، به قهرمانان این دژ مستحکم آزادی و استقلال مبدل کرده است. هم شما میدانید که بزرگترین چیزی را که خداوند دوست ندارد، تکبر و گردن فرازی است. خداوند به افغان ها نیرو و توان نهانی را اعطا کرده است تا از آزادی و شرف انسانی دفاع نمایند و فاتحین مغرور و گردن فراز را به زانو درآورند.

بنا بر همین ملحوظ است که افغانستان به نام "قبرستان امپراتوری ها" شناخته شده است. به شما میگویم، افغان های شمال، افغان های جنوب، افغان های شرق و افغان های غرب! شما در ازمنه های مختلف تاریخ و اینست درین پُرهه حاضر و درین کرانه تأریخ بار دیگر نشان دادید هر آن قدرتی که به هر نوعی علیه حاکمیت ملی کشور تان عمل کرده است شما در زیر فرمان خدا و حکم رسوم "افغانولی" منحصراً ملت واحد و یک مشت متحدانه عمل کرده اید.

باز هم برایم جالب است که چرا نیرومند ترین و سترگ ترین امپراتوری جهان سلطنت بیچاره مرا می خواست. در واقع امپراتوری های پرتانیه و روسیه نشان دادند که آزمندی و وصول قدرت هرگز حد و مرز ندارند. ولی خداوند متعال برای آزادی و استقلال چنان عشق و محبت را در قلوب انسان ها جا داده است که خروش و نمونه آنرا می توان در جنگ انقلابی استقلال امریکا مشاهده کرد و چنانچه شهزاده امریکایی ما برایم گفت این خروش در شعار "یا مرگ یا آزادی!" نهفته بود.

حالا ما ملت آزاد هستیم و آنچه را انجام خواهیم داد که ملت ما اراده کرده باشد، ما باید از سرحدات خود به وسیله یک اردوی مجهز تربیت شده دفاع کنیم و با همین درجه حائز اهمیت باید جوانان خود را در دامن اعتلای معارف خویش پرورش دهیم که رهبران آینده ما خواهند شد.

اجازه دهید تا فرزندم اکبر خان را به نمایندگی و به مثابه یکی از قهرمانان استقلال کشور در آغوش گیرم و با قدر شناسی از وی تقاضا نمایم تا موقف وزیر «صدراعظمی» مرا بپذیرند و در پهلویم بیایند و برای افغانستان و برای یک ملت واحد و شکست ناپذیر در زیر سایه تحفظ خداوندگار کار نمایند، برای آن ملت غیر قابل تقسیم و انفکاک ناپذیر کار نمایند که نیروهای بیرونی بخاطر پاشیدن آن به آتش مذهب، قومیت، زبان، نام و غیره دامن می زنند.

امیر، وزیر اکبر خان را در آغوش گرفت و هر دو گونه رویش را بوسید. اکبرخان احترامانه خمید و دست امیر را بوسید، با دیدن این صحنه تمام مهمانان و عساکر بیرون تالار در حویلی کف زدند و با صدای بلند شعار دادند، "زنده باد امیر کبیر؛ زنده باد وزیر اکبر خان!"

در صحبت های یک تعداد، شایعات نام نهاد و غلط دال بر رقابت بین امیر و شهزاده اکبر، کشمکش میان پدر و فرزند زمزمه می شد. از اینکه تا این دم من در کابل اقامت داشتم و شاهد ضرب مسکوکات نوین بودم که به اساس فرمان سلطنتی امیر دوست محمد ضرب شده بود، بروی مسکوکات نوین در

د پانو شمیره: له ۳ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

پهلوی نام امیر دوست محمد خان نام وزیر اکبر خان نیز ضرب شده بود و این خود مؤید رد شایعات بی بنیاد فوق بود.

طی همان سال، شامگاهان زیاد زمستانی را در بالاحصار در دربار امیر و یا در خانه شهزاده اکبر خان سپری میکردم. بعد از صرف نان شام رسم بر آن بود که امیر روی کرسی سلطنتی می نشست، فرزندان، برادران، وزیران و نخبگان روی دوشک های هموار زربفت گلاباتون دوزی شده می نشستند، کف صالون دربار با قالین نهایت کلان برنگ کاملاً سرخ تیره فیل پای فرش شده بود.

امیر اکثراً از من پیرامون «جهان نوین»^۱، جنگ استقلال امریکا، پایه فکری قانون اساسی امریکا، فرهنگ امریکا، جغرافیه و توپوگرافی اضلاع متحده امریکا سؤال می کرد. امیر، بخصوص شهزاده اکبرخان علاقمندی وافر به فراگرفتن معلومات پیرامون اروپا خاصاً «جهان نوین» نشان می داد.

سائر سامعین دربار امیر نیز به مباحثات ما روی امریکای زیبا گوش می دادند. اندکی بعد از مراجعت به کابل امیر دوست محمد خان بمن گفت، «دوست امریکایی ما، جنرال فیتس صاحب؛ حین فرونشاندن بلوای شمال که به معیت فرزندم شهزاده اکرم به شمال رفتید ما بعد از بازگشت تان فرصت نیافتیم تا از شما ابراز سپاسگذاری کنیم. شما باید بدانید که در آنوقت ما بخاطر تهیه پلانه که چگونه از افغانستان در برابر امپراتوری های سیکه و برتانیه دفاع کنیم بی نهایت مصروف بودیم. اجازه بدهید تا بخاطر نقشی که شما در اعطای مشوره به شهزاده اکبرخان ایفاء کردید از شما تشکر کنم، اکبر خان شما را منحنیث مربی بزرگ و دوست نهایت خوب می پندارد. بار آخر ما به شما لقب جنرال را اعطاء کردیم، حالا مدال سردار اعلی را با تمام امتیازات آن آذین سینه شما می سازم. اصول و کرکتر شما همانا اصول و کرکتر «افغانولی» است، بدین ملحوظ شما برای ما یک افغان امریکایی هستید و آرزومندیم یکروز ملت کبیر امریکا برادران امریکایی ما شوند.»

بعد از اینکه امیر مدال سردار اعلی را به سینه ام نصب کرد، حضار کف زدند. امیر در خطاب به من گفت، «شهزاده عزیز امریکائی، شما که در اردوی برتانوی منحنیث معاون جراح کار کرده اید، در خدمت امپراتور رنجیت سینگه منحنیث گورنر گجرات کار کرده اید و شاهد تجاوز نظامی «لشکر عظیم اندس» بالای افغانستان بوده اید، بگوئید که شما در مورد همه این جنگ ها چه تصور می کنید؟، راجع به کشور کوچکی چون کشور ما چه فکر می کنید؟ که به حکمت خداوند در بین این امپراتوری های توسعه طلب جاگرفته است!»

بلادرنگ سر و صورت خود را جمع کرده و گفتم، «اعلیحضرت و عالیجنابان، بلی این حقیقت دارد که من از جهان نوین، از امریکا به چین، به هندوستان و افغانستان سفر کرده ام. من این امپراتوری های جنگ طلب را در طول سال های عمرم دیده ام و بدون تردید اگر زندگی دوام یابد انشاءالله بسیاری دیگر را نیز خواهم دید. تجارب من مصداق و تصریح مجدد «رویای امریکائی است». با وجودی که

^۱ - New World

مستعمرات انگلیس در امریکا مایل به جنگ علیه اقوام انگلو ساکسون خود، علیه سکاتلندی ها، والش، انگلیس ها و آیرلندی ها نبودند معهذا مجبور شدند تا در برابر دولت ستمگر و مستعمراتی شان طغیان نمایند.

اجداد و نیاکان ما مانند اجداد و نیاکان شما بخاطر استقلال و مساوات رزمیده اند. به نظر من، منحنیث کسیکه سابقه انجمن کواکر که یک انجمن ضد جنگ بود، یگانه توجیه برای ریختن خون انسان زمانی مؤجه پنداشته می شود که این خونریزی برای آزادی و بر علیه ستمگر باشد.

شاید بپرسید مادامیکه خون انسان درست به مانند آزادی مقدس است پس چرا باید ریخته شود؟ این حقیقت دارد، زیرا طبق کتب سماوی اعم از یهود، عیسوی و اسلام در مسئله خلقت «پیدایش»، در بین همه مخلوقات الهی حتی فرشتگان وی انسان جا و موقف بلند را دارد و اشرف مخلوقات است. و اینکه خداوند به عظمت خویش عظمت روح انسانی را آفریده است بنابراین حیات انسان باید مقدس پنداشته شود.

بزرگترین عطیه خداوند برای تمام بشریت حرمت گذاشتن به حیات است. از جانب دیگر آزادی برای فرد و استقلال برای یک ملت هردو گران بها ترین ودیعه هستی است.

سرانجام آیا این آزادی انتخاب عمل و اختیار نبود که خداوند به پدر ما آدم (ع) به مثابه بزرگترین نعمت خود داد؟ آیا بر مبنای همین انتخاب نبود که آزادی به انسان مقام افضل تر از فرشته ها را به مثابه بهای ابدیت برایش داد؟ جنت را از دست داد ولی آزادی را بدست آورد.

روی همین ملحوظ است که یکی از میهن پرستان امریکائی پتریک هنری^۲ در سال ۱۷۷۵م در کنوانسیون ویرجینیا با صدای رسا گفت " یا مرگ یا آزادی / یا مرگم بده یا آزادیم را" و متعاقب آن صدای همه اعضای مجلس در سالون طنین افگند که " یا مرگ یا آزادی". چندین بار برای چندین تن از حضار همین مجلس دیباچه اعلامیه استقلال امریکا را بعد از وصول استقلال کشور ما، خوانده ام، ما امریکائی ها می خواستیم خود را از جنگ های بین القاروی، مذهبی و جنگ های مستعمراتی اروپائی ها دور نگهداریم. ما هرگز نخواستیم ایم تا به مثابه همکار نیروهای مستعمراتی اروپا و یا خود منحنیث نیروی استعمارگر شناخته شویم. ولی به مجردیکه تجارت و صنعت انکشاف کرد، منافع اقتصادی و منافع خاص سیاسی ما، ما را مجبور ساخت تا بار دیگر نتوانیم خود را در انزوا نگهداریم.

حقیقت آنست از روزی که قابیل برادر خود هابیل را به قتل می رساند، بنی نوع بشر میراث خور فرهنگ جنگ، حسادت و رقابت شد. ولی خداوند این فرهنگ جنگ را در وجود ما به مثابه سرشت لایتغیر انسانی القاء نکرده است مگر برایما که بنی نوع بشر استیم آزادی اراده را به ودیعه گذاشته است، این انتخاب اجداد ما بود.

بسیاری بدین باور اند که جنگ و خشونت غریزه انسانی نیست. ما در اضلاع متحده امریکا قبیله بومی سرخ پوستان امریکائی را داریم که در هسته فرهنگی شان تنها و تنها باورمندی به ارزش های صلح و همکاری نهفته است و در مقایسه با سائر قبائیل بومی ما که فرهنگ های جنگ، رقابت و دشمنی

^۲ - Patrick Henry

دارند، اینها به صلح و همکاری ایمان دارند. اگر جنگ و یا جنگ ها در راه استقلال و حفظ شرف ملی باشد پس یک ملت باید مثل ملت شما افغان ها، جنگجویان بزرگ باشد که به مثابه سرچشمه افتخار موجه در راه استقلال و شرف ملی خود همیشه رزمیده است. همانگونه که ما امریکاییان تلاش می کنیم تا از زیر بار فرهنگ یک هزار ساله جنگ و دشمنی بیرون آئیم یکروز نه تنها شما بلکه همه بشریت چنین خواهد شد. من به سلحشوری و جوانمردی شما، به "افغانولی" شما و ارزش های عالی اخلاقی شما مات و مبهوت ایستاده ام.

اینها ارزش های نهایت سترگ و عالی شما اند. از اینکه اینها ظرفیت های جهانی برای بشریت اند تنها و تنها عدالت و شفقت می تواند تمام نوع بشر را بیک "خانواده واحد بشری" مبدل سازد. افتخار دارم که میان شما زیستم، راه و رسم زندگی شما را آموختم و پذیرفتم و حالا بدین مرحله رسیده ام که از آن قدردانی کنم و شما را بهتر بشناسم.

همیشه مدیون اعلیحضرت خواهم بود که بمن لقب سردار اعلی را اعطاء فرمودند و به من شمشیر طلا را به مثابه جایزه در بدل قدردانی از تربیت نظامی عساکر کابل و خاموش ساختن بغاوت شمال عنایت کردند. همین گونه اگر در تدریس حرب معاصر به شهزاده اکبر خان خدمت کرده ام متقابلاً اوشان در عمل بمن "افغانولی" را در سلحشوری و فتوت خود، در راستگویی و صداقت خود، در رشادت و غیرت و محبت خود و آمادگی همیشه و هر لحظه او بخاطر قربان شدن در راه آزادی و شرف انسانی آموختاندند و تا ابد در خاطراتم زنده خواهد ماند.

خداوند ایالات متحده را در پناه و عصمت خود نگهدارد؛ خداوند ملت شریف و با شکوه افغان را در پناه و عصمت خود نگهدارد.

در حالی که اشک از چشمان همه حضار سرازیر بود و همه کف می زدند همه یک صدا شعار دادند:

"زنده باد امریکا؛ زنده باد افغانستان."

پایان فصل شانزدهم

د پانو شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ